

پایه اول ابتدایی

قصه های آسمانی (۱)

سطح یک

تألیف: عبدالظاهر سلطانی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.nourtv.net

www.islamtxt.com

www.sadaiislam.com

www.ahlesonnat.com

www.islamhouse.com

www.isl.org.uk

www.bidary.net

www.islamtape.com

www.tabesh.net

www.blestfamily.com

www.farsi.sunnionline.us

www.islamworldnews.com

www.sunni-news.net

www.islamage.com

www.mohtadeen.com

www.islamwebpedia.com

www.ijtehadat.com

www.islampp.com

www.islam411.com

www.videofarda.com

www.videofarsi.com

نام کتاب : قصه‌های آسمانی (۱)

ناشر : مردم سالاری

مؤلف : عبدالظاهر سلطانی

طراح و صفحه آرا : نشر احسان

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

شمارگان : ۵۰۰۰ جلد

قیمت : ۶۶۰۰ ریال

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۹-۲۶-۰

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور

مشخصات نشر
مشخصات ظاهری

فروست
شابک

وضعیت فهرست نویسی
یادداشت

یادداشت
عنوان روی جلد

موضوع
موضوع

موضوع
شناسه افزوده

رده‌بندی دیویی
شماره کتابشناسی ملی

سلطانی، عبدالظاهر، ۱۳۵۰-

قصه‌های آسمانی (۱) پایه‌ی اول ابتدایی/تألیف عبدالظاهر سلطانی [تصویرگر]

نشر احسان.

: تهران: مردم سالاری، ۱۳۸۹.

: ۲۰ ص: مصور.

: زندگانی پیامبر برای کودکان و نوجوانان؛ ۱

: ۶۶۰۰ ریال: ۲۶-۰۰-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸

: فیا:

: عنوان اصلی: قصه‌های آسمانی (۱) پایه‌ی اول ابتدایی سطح یک

: گروه سنی: ب،ج.

: قصه‌های آسمانی (۱) پایه‌ی اول ابتدایی سطح یک

: قرآن، برگزیده‌ها -- ترجمه‌ها

: قرآن، قصه‌ها

: پیامبران -- داستان

: نشر احسان

: ۱۳۸۹ ق ۵۱۶ ع ۲۹۷/۶۸

: ۱۷۱۷۴۸۸

((بر اساس منابع اهل سنت))

حق چاپ محفوظ می‌باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

پایه اول ابتدایی

قصه‌های آسمانی (۱)

تألیف: عبدالظاهر سلطانی

فهرست مطالب
پیشگفتار
درس اول
درس دوم
درس سوم
درس چهارم
درس پنجم
درس ششم
درس هفتم
درس هشتم

پیشگفتار	۳
درس اول	۴
درس دوم	۶
درس سوم	۸
درس چهارم	۱۰
درس پنجم	۱۲
درس ششم	۱۴
درس هفتم	۱۶
درس هشتم	۱۸

فهرست مطالب

فهرست مطالب



فهرست مطالب

- ۳ پیشگفتار
- ۴ درس اول کمک به پدر و مادر
- ۶ درس دوم پسر گم شده
- ۸ درس سوم شتر و چشمه
- ۱۰ درس چهارم نهنگ و کدو
- ۱۲ درس پنجم دختران خوب
- ۱۴ درس ششم گنجشک کوچولو
- ۱۶ درس هفتم درخت سودمند
- ۱۸ درس هشتم دوستان غار



مربیان گرامی! اولیای محترم! مجموعه داستانهایی که پیش رو دارید، از قرآن کریم یا احادیث صحیح نبوی گرفته شده است تا فرزندانمان از سنین کودکی با فرهنگ اصیل اسلامی آشنا شوند. در این نوشتار سعی شده در حد توان از رنگ و لعاب زدن بی جا به داستان، افزودن سخنان و برداشت های اشخاص، آمیختگی خرافات و اسرئیلیات و روایتهای بی اساس پرهیز شود تا مبادا بر داستان قرآنی و حدیثی غبار بشری بنشینند و اندک اندک در تار و پود زمان تنیده شود و از محتوای اصلی اش در آید.

به عنوان مثال: در داستان فرزندان آدم، نامی از هابیل و قابیل نیامده است، چون در هیچ جای قرآن و احادیث صحیح بدین نامها اشاره نشده است! یا در همان داستان گفته نشده که کلاغ جسد برادرش را دفن کرد! چون در آیه فقط آمده: « خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را بشکافد و به او بنمایاند که چگونه ...»، یعنی سخنی از جسد برادر کلاغ در آیات نیست! بنابراین مربیان و اولیای گرامی بکوشند داستانها را، در همان حد قرآن و حدیث بازگو کنند و برای جذاب تر شدن به آن آب و رنگ بشری ندهند! آنچه لازم و مهم بوده خدا و رسولش بیان کرده اند!

در پایان هر درس افزون بر ذکر چند پرسش، عبارتی به نام « از این درس می آموزیم که ... » گنجانده شده تا دانش آموزان عزیز برداشت های خود را از هر درس در کلاس مطرح کنند. برخی از پرسش ها هم مفهومی و خارج از درس است.

سربلندی همگان را از خداوند دانا و توانا خواستارم.
پذیرای انتقادات و پیشنهاد های سازنده ی شما هستم.

۰۹۱۵۳۲۸۶۸۲۲

azsoltani@yahoo.com

عبدالظاهر سلطانی

۱۳۸۷

❖ کمک به پدر و مادر ❖

ابراهیم علیه السلام پیامبر خدا بود. او پسری به نام اسماعیل علیه السلام داشت. اسماعیل هم پیامبر خدا بود. او به پدر و مادرش کمک می کرد. روزی خداوند به ابراهیم دستور داد تا خانه‌ی کعبه را بسازد. ابراهیم به پسرش اسماعیل گفت: پسر من! خداوند به من دستور داد تا خانه‌ی کعبه را بسازم. آیا به من کمک می کنی؟ اسماعیل گفت: آری پدر جان!

ابراهیم و اسماعیل به کمک یکدیگر خانه‌ی کعبه را ساختند و دعا کردند که خداوند، کار نیک آنان را بپذیرد.

خانه‌ی کعبه در شهر مکه است. مسلمانان از سراسر دنیا برای انجام حج به آنجا می آیند. مردم از ابراهیم و دیگر پیامبران خوب خدا پیروی می کنند و کارهای خوب انجام می دهند.

🦋 موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که

می فرماید:

﴿...وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ ...﴾ (بقره: ۱۲۵ تا ۱۲۹)

« و آن گاه که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه را بالا می بردند ...»

از این درس می آموزیم که...



◆ پسر گم شده ◆

يعقوب عليه السلام پیامبر خدا بود. او دوازده پسر داشت. نام یکی از پسرانش یوسف عليه السلام بود.

یوسف پسری بسیار مهربان و خوب بود. پدرش او را خیلی دوست داشت. برادران یوسف به او حسودی می کردند. آنان یک روز نقشه‌ی بدی کشیدند.

برادران یوسف نزد پدرشان آمدند و گفتند: ما می خواهیم به گردش برویم و یوسف را هم با خود می بریم. پدر گفت: من می ترسم برای یوسف مشکلی پیش بیاید. من می ترسم که از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. چون یوسف از شما کوچکتر است.

برادران یوسف گفتند: ما مواظب او هستیم. سرانجام همگی به بیابان رفتند.

برادران یوسف برای او نقشه‌ی بدی کشیده بودند. آنها یوسف را در چاه انداختند. خداوند به یوسف که در چاه بود خبر داد که من تو را نجات خواهم داد.


وقتی برادران به خانه برگشتند به پدر گفتند: که گرگ یوسف را خورده است. آنان پیراهن خونین یوسف را به پدرشان نشان دادند. پدر دانست که آنان دروغ می گویند.

پدر گفت: من صبر می کنم و خداوند یوسف را نجات می دهد. سرانجام کاروانی آمد و یوسف را از چاه در آورد.

این داستان در قرآن کریم آمده است و به عنوان أحسن القصص (بهترین داستان) نام گرفته است.



﴿...لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ...﴾ (سوره یوسف: ۷ تا ۱۹)
«داستان یوسف و برادرانش برای جویندگان مایه‌ی عبرت است»
❖ از این درس می آموزیم که ...

کاردر کلاس 

۱. یعقوب که بود؟
۲. یوسف چگونه پسری بود؟
۳. نقشه‌ی برادران یوسف چه بود؟

♦ شتر و چشمه ♦

صالح عليه السلام پیامبر خدا بود. او مردم را به سوی خدا دعوت می کرد. گروهی از مردم نادان به سخنان او گوش نمی دادند. و به صالح می گفتند: تو دروغگو هستی و از طرف خدا، به پیامبری فرستاده نشده‌ای!

صالح به آنان می گفت: ای مردم! از خدا بترسید و کارهای نیکو انجام دهید.

سرانجام آن گروه به صالح گفتند: اگر راست می گویی برای ما نشانه‌ای بیاور تا بدانیم تو پیامبر خدا هستی.


صالح از سوی خدا برای آنها نشانه‌ای آورد. صالح به مردم گفت: این شتر از سوی خدا آمده است، پس به آن آسیبی ندهید که خداوند



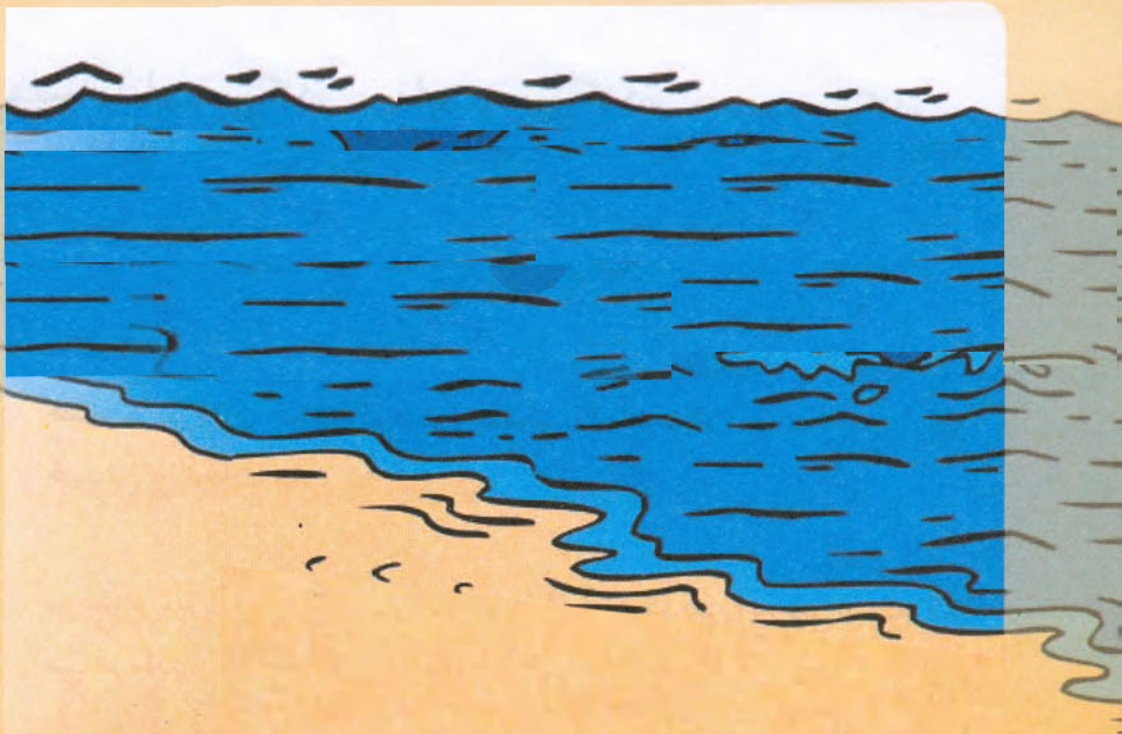
شما را مورد عذاب خویش قرار می دهد، و شما را نابود می کند. صالح گفت: یک روز این شتر از چشمه آب بنوشد و روز دیگر شما از آب چشمه استفاده کنید. ولی مردمان نادان نوبت را رعایت نکردند و تصمیم گرفتند، شتر را بکشند. آنان فردی را فرستادند تا شتر را از بین ببرد. خداوند بر آنان خشم گرفت و همگی را نابود کرد و صالح و یاران خویش را نجات داد.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿...وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا...﴾ (سوره اعراف: ۷۳ تا ۷۹)
(و به سوی قوم ثمود ما برادرشان صالح را فرستادیم...)
❖ از این درس می آموزیم که ...

کار در کلاس 

۱. مخالفان صالح چه می گفتند؟
۲. صالح از طرف خدا برایشان چه نشانه‌ای آورد؟
۳. نوبت نوشیدن از چشمه چگونه بود؟
۴. سرانجام شتر چه شد؟



◆ نهنگ و کدو ◆

مرد نیکو کاری در شهر نینوا زندگی می کرد.
نام او یونس عليه السلام بود. یونس پیامبر خدا بود. او مردم را به کارهای
خوب دعوت می کرد، ولی مردم نمی پذیرفتند.
روزی صبر یونس تمام شد و مردم شهرش را رها کرد. او برای
مسافرت به سمت دریا رفت و بر کشتی سوار شد. آن روز دریا
طوفانی شد.

کسانی که در کشتی بودند تصمیم گرفتند به خاطر اینکه کشتی
غرق نشود چند نفر را به دریا بیندازند، تا بار کشتی سبک تر شود.

آنان برای این کار قرعه کشی کردند. قرعه به نام یونس در آمد. او را به دریا انداختند. در همان موقع نهنگی آمد و او را بلعید. یونس در شکم نهنگ خدا را بسیار یاد می کرد. از خدا می خواست که او را نجات دهد.

یونس متوجه شد که نباید مردم شهرش را ترک می کرد. او گفت: کاش در شهر نینوا می ماندم و مردم را به سوی خدا دعوت می کردم. سرانجام خداوند او را از شکم نهنگ نجات داد. و به نهنگ دستور داد که یونس را کنار ساحل دریا رها کند.

یونس زیر بوته های کدو نشست تا حالش خوب شد. او دوباره به شهرش بازگشت تا مردم را به سوی خدا دعوت کند.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می فرماید:

﴿ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾ ﴾ (سوره ی صافات: ۱۳۹ تا ۱۴۸)

(و یونس از پیامبران بود...)

❖ از این درس می آموزیم که ...

کاردر کلاس

۱. یونس در کدام شهر زندگی می کرد؟

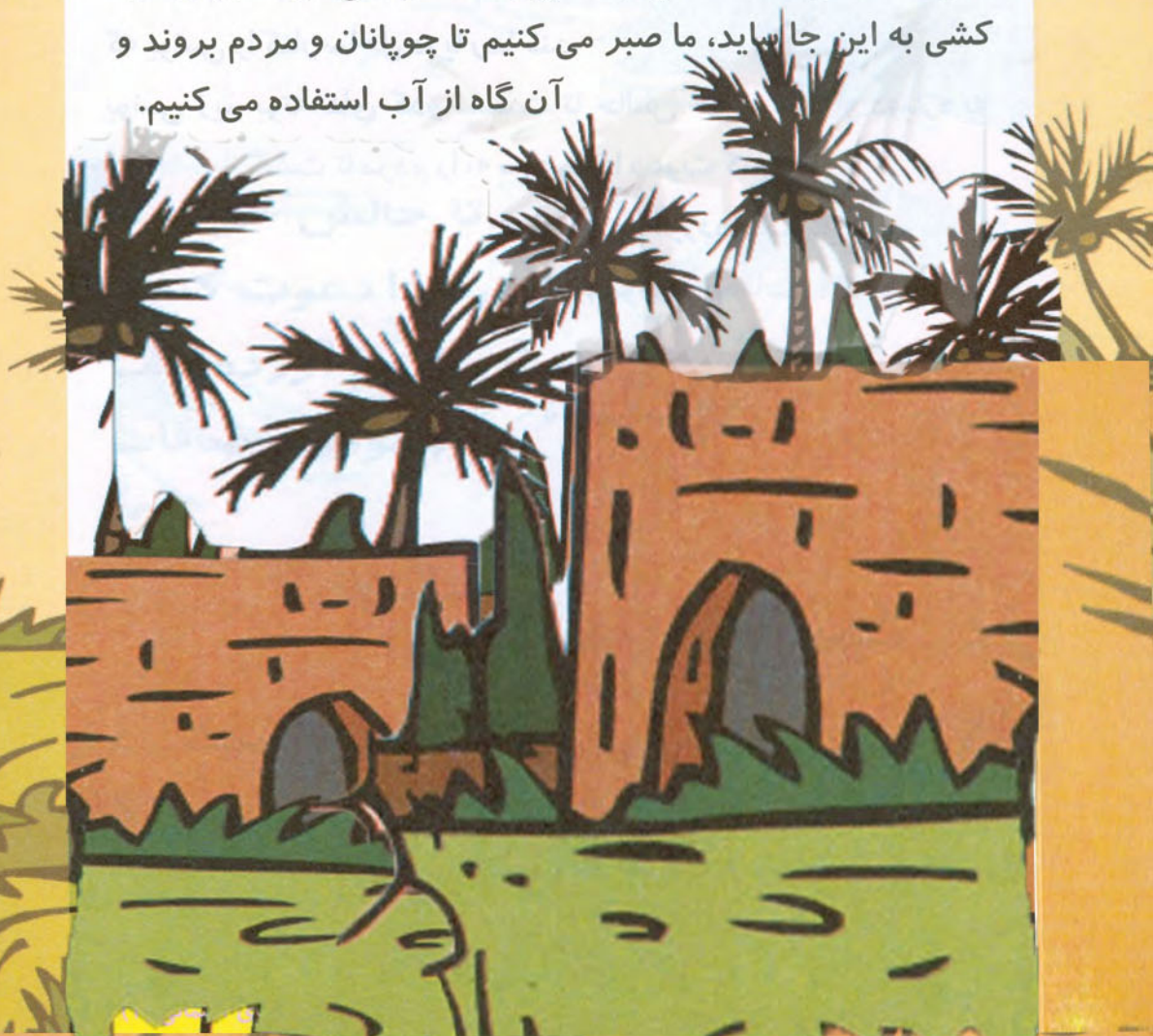
۲. چرا یونس از شهر بیرون رفت؟

۳. چه حیوانی یونس را بلعید؟

۴. سرانجام یونس چه شد؟

❖ دختران خوب ❖

موسی عليه السلام به سرزمین «مَدین» رسید. او کنار چاه آبی رسید. در آنجا دید که هر کس بر سر از چاه آب می کشد. او دو دختر را دید که کناری ایستاده‌اند و به آب نزدیک نمی شوند. موسی به آن دختران گفت: چرا شما همانند دیگران آب بر نمی دارید؟ دختران گفتند: پدرمان پیر است و نمی تواند برای آب کشی به این جا بیاید، ما صبر می کنیم تا چوپانان و مردم بروند و آن گاه از آب استفاده می کنیم.



موسی به آنان کمک کرد و برایشان از چاه آب کشید. دختران به خانه‌ی خود برگشتند.

موسی زیر سایه‌ای نشست و به درگاه خداوند دعا کرد. او به خدا گفت: من به کمک تو نیازمندم.

ناگهان موسی دید که یکی از آن دو دختر خوب و با حیا نزدش آمد و با رعایت ادب و احترام به او گفت: پدرم می‌خواهد دست مزد تو را بدهد، بیا تا برویم.

وقتی موسی نزد پدر آن دو دختر آمد پیرمرد مهربان از او تشکر کرد و موسی داستان زندگی‌اش را برای او بازگو کرد، پیرمرد گفت: ای جوان! خدا تو را کمک خواهد کرد. اگر دوست داری برایم به مدت هشت یا ده سال کار کن و من در عوض یکی از دخترانم را به عقد تو در می‌آورم.

موسی پذیرفت تا برای آن پیرمرد مهربان کار کند و در نهایت با دختر آن پیرمرد ازدواج کرد.

موضوع این درس را خداوند در قرآن کریم آورده است که می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ ...﴾ (سوره‌ی قصص: ۲۲ تا ۲۸)

(وقتی موسی به سوی مدین رو کرد...)

❖ از این درس می‌آموزیم که ...

❖ گنجشک کوچولو ❖

پسری به نام عمیر در مدینه زندگی می کرد. او گنجشک کوچکی داشت. هر روز برای بازی و سرگرمی با گنجشک کوچکش بیرون می رفت.

او هر روز می دید که مردی مهربان برای رفتن به مسجد و نماز خواندن از کوچه می گذرد. آن مرد وقتی عمیر را می دید می ایستاد و کمی با او بازی می کرد.

عمیر آن مرد را بسیار دوست می داشت. مرد مهربان روزی به عمیر گفت: نام گنجشک کوچولوی تو چیست؟
عمیر گفت: من هیچ نامی برایش نگذاشته‌ام. مرد مهربان گفت: نامش را نُقیر بگذار.

عمیر از این نام بسیار خوشحال شد، مرد مهربان از آن روز به بعد به عمیر می گفت: پدر نُقیر!


آیا می دانید آن مرد مهربان که بود؟

بله! آن مرد مهربان پیامبر اسلام محمد مصطفی ﷺ بود. پیامبر خدا کودکان را خیلی دوست داشت.

پس از مدتی، یک روز که پیامبر خدا از کوچه می گذشت، دید که عمیر بسیار ناراحت است. پیامبر خدا به عمیر گفت: چرا ناراحتی؟
عمیر گفت: گنجشک کوچولویم مرده! پیامبر خدا خیلی ناراحت شد و عمیر را دلداری داد.

پیامبر خدا فرموده است: با حیوانات مهربان باشیم و آنها را آزار ندهیم. حیوانات باید آزاد زندگی کنند.

این داستان در کتاب (صحیح بخاری) آمده است.
❖ از این درس می آموزیم که...

کار در کلاس 

۱. نام گنجشک آن پسر چه بود؟
۲. آن مرد مهربان که بود؟
۳. پیامبر خدا در مورد حیوانات چه گفته است؟

❖ درخت سودمند ❖

روزی رسول خدا ﷺ با یاران با وفایش در مسجد نشسته بودند. پیامبر خدا از آنان پرسید: کدام درخت همانند انسان مؤمن است؟ هر یک از یاران درخت یا گیاهی را نام برد.

عبدالله پسر عمر فاروق رضی الله عنه می گوید: آن روز پاسخ در ذهنم بود، ولی چون از همه کوچکتر بودم، خجالت می کشیدم که پاسخ بدهم. پدرش عمر فاروق به او گفت: اگر آن روز پاسخ می دادی، مرا خیلی خوشحال می کردی، چون به داشتن پسری همانند تو افتخار می کردم.

آیا شما می دانید پاسخ چیست و چه درختی همانند انسان مؤمن است؟ آری عزیزم! درخت خرما همانند مؤمن است که همراهش سودمند است.

آیا می دانید از تمام بخش های درخت خرما استفاده می شود؟ بله! از برگ، شاخه، تنه، میوه، هسته ی میوه، الیاف و دیگر قسمت های این درخت استفاده های زیادی می شود. می توانید بگویید چه استفاده هایی می شود؟ داستان پرسش و پاسخ پیامبر خدا در کتاب (صحیح بخاری) آمده است.

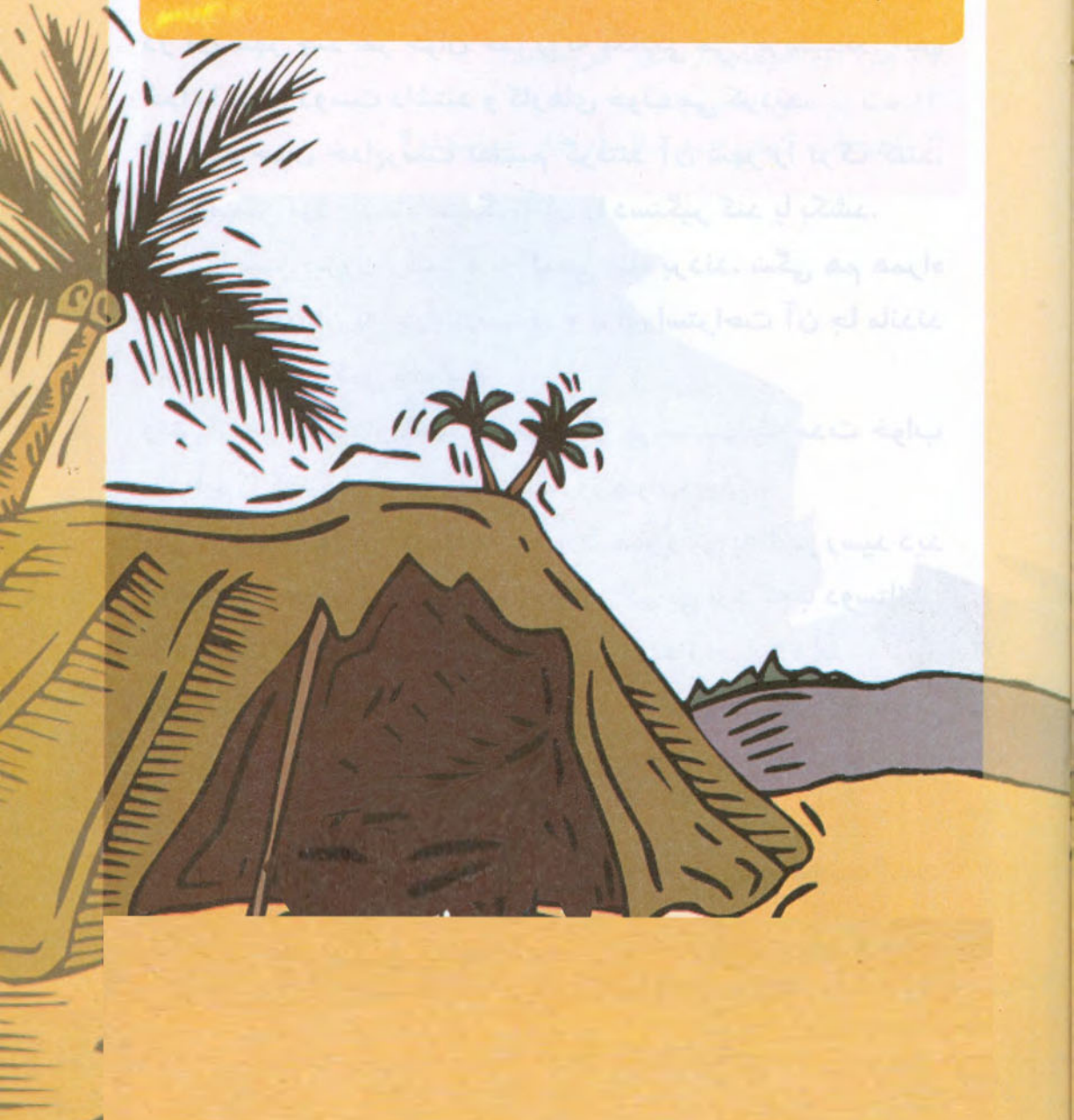
❖ از این درس می آموزیم که ...



۱. چه درختی همانند مؤمن است؟

۲. عمر فاروق کیست؟

۳. نام پسر عمر فاروق کیست؟



❖ دوستان در غار ❖

در روزگاران گذشته پادشاهی ستمگر زندگی می کرد. او مردم را به بت پرستی مجبور می کرد. آنان خدای یگانه را نمی پرستیدند. در آن شهر چند نفر جوان خدا را به یگانگی می پرستیدند. آنان خدا را خیلی دوست داشتند و کارهای خوب می کردند.

آن چند جوان خداپرست تصمیم گرفتند آن شهر را ترک کنند، چون ممکن بود پادشاه ستمگر آنان را دستگیر کند یا بکشد. آنان از شهر بیرون رفتند و به کوهی پناه بردند. سگی هم همراه آنان بود. جوانان به غاری رسیدند و برای استراحت آن جا ماندند و با هم گفتند: کمی بخوابیم.

وقتی از خواب بیدار شدند از همدیگر پرسیدند: چه مدت خواب بوده ایم؟! گفتند: یک روز یا نصف روز خواب بودیم.


یکی از آنها برای خرید غذا به شهر رفت. او وقتی به شهر رسید دید که همه چیز دگرگون شده است. او کم کم پی برد که با دوستانش به خواست خدا حدود سیصد سال پیش در غار خوابیده اند. وقتی مردم پی بردند که آنان همان جوانانی هستند که سیصد سال پیش برای خدا پرستی از چنگ پادشاه ستمگر گریخته اند، به احترامشان مسجدی روی غار ساختند.

این داستان در قرآن کریم آمده است و به داستان اصحاب کهف (یاران غار) معروف است.

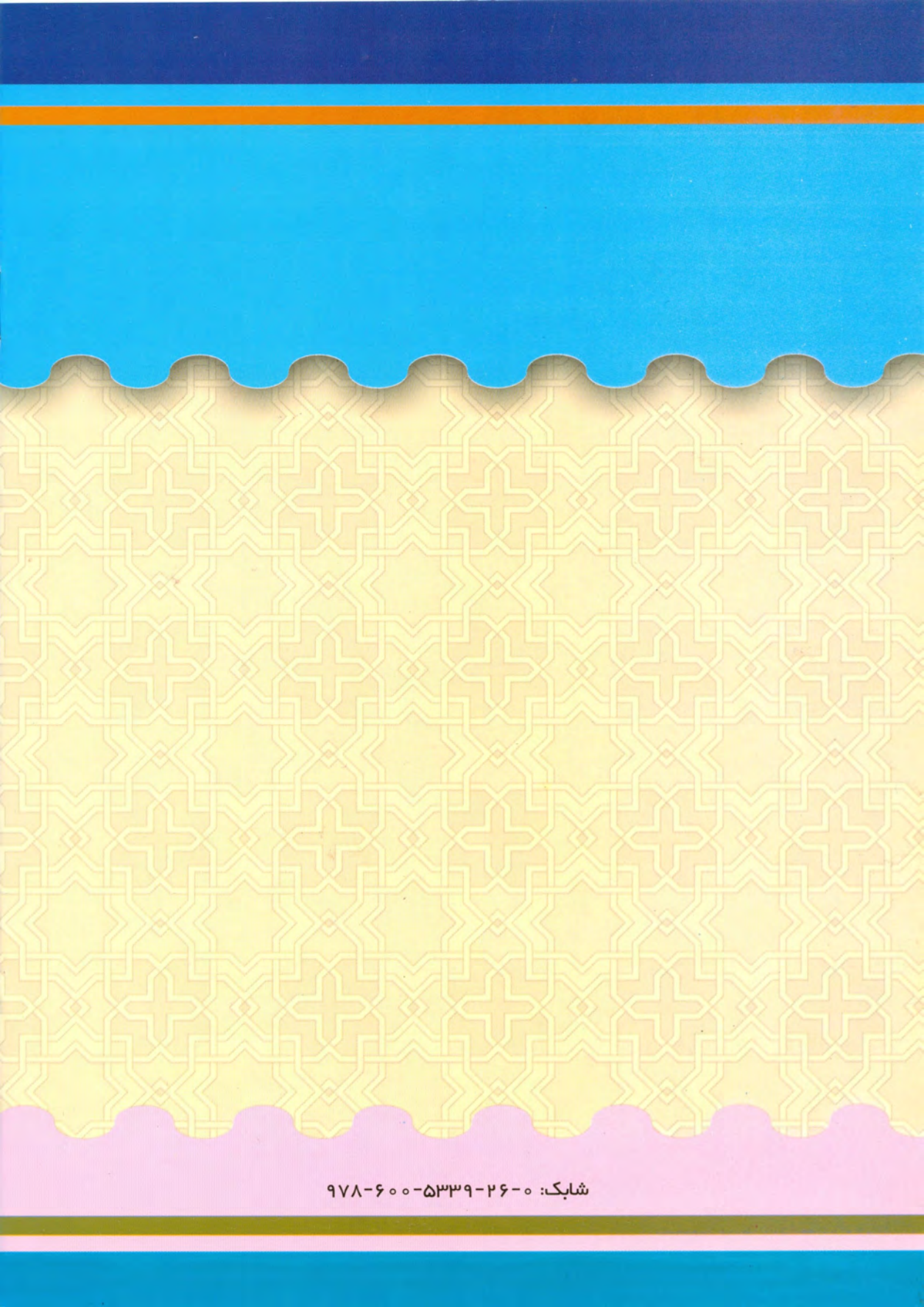
﴿ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ ... ﴾ (سوره ی کهف: ۹).

(آیا گمان می بری که اصحاب کهف ...).

از این درس می آموزیم که ...

کار در کلاس 

- ۱- چرا آن جوانان از شهر گریختند؟
- ۲- بت پرستی یعنی چه؟
- ۳- اصحاب کهف چند سال در غار خوابیدند؟



شابک: ۰-۲۶-۵۳۳۹-۶۰۰-۹۷۸